

موضوع: سوره حمد

عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه ۲۱

مدت زمان: ۳۸,۰۰ دقیقه اندازه نسخه کم حجم: ۴,۳۴ MB دانلود اندازه نسخه پر

حجم: ۸,۶۹ MB دانلود

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم

مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين

عبادت هدف آفرینش و راه یقین

در آیه مبارکه ﴿اَیَاکَ نَعْبُدُ وَ اَیَاکَ نَسْتَعِیْنُ﴾ ﴿۱﴾ مطالبی به عرض رسید. یکی از آن مطالبی که

باید مطرح بشود این است که رابطه عبادت با عقل چه پیوندی است؟ بعضی از مطالب یاد شده در

بیان ارتباط عبادت با معبود بود. که خدای سبحان را انسان چگونه عبادت کند. اما رابطه عقل با

عبادت چگونه است؟ این عبادت چه وصفی برای عابد است؟ از نظر قرآن کریم عبادت برای انسان

همانند درختی است که برای آن بذر و هسته در نظر گرفته می شود. هسته اگر درخت نشود به مقصد

نرسیده است. بذر اگر سنبل و خوشه نشود به ثمر نرسیده است.

عبادت هدف مخلوق است، نه خالق

قرآن کریم عبادت را هدف آفرینش انسان می‌داند. نه هدف خدا بداند بلکه هدف آفرینش است نه هدف آفریننده. اینکه در سوره ذاریات اینچنین فرمود: آیه ۵۶ سوره ذاریات ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ ﴿۲﴾ چه عبادت را هدف خلق معرفی کرد نه هدف خالق، رابطه عبادت با انسان را تشریح می‌کند. که اگر انسان به مرحله عبادت نرسید و بندگی نکرد، مثل آن هسته‌ای است که در زیر خاک دفن شد و نمو نکرد و درخت نشد. اگر هسته‌ای را کشاورز به دل خاک نهاد و آن سبز شد این هسته به هدف رسیده است. البته باید بحث بشود این هدف نهایی است یا هدف نسبی است و اگر هسته خرما مثلاً در زمین پوسید و درخت نشد این به هدف نرسیده است. پس عبادت برای انسان همانند درخت شدن برای هسته است.

اینکه فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ ﴿۳﴾ عبادت هدف مخلوق است نه هدف خالق. نه یعنی من یک هدفی دارم. می‌خواهم به آن هدف برسم. که اگر کسی مرا عبادت نکرد، من به هدف نرسیده‌ام چون خدای سبحان که غنی محض است فرض ندارد کاری را برای چیزی انجام بدهد که بوسیله کار به آن مقصد و هدف برسد. پس عبادت هدف مخلوق است و نه خالق. هدف خلقت است، نه هدف خالق. بله ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ ﴿۴﴾ یعنی من این را مگر برای عبادت نیافریدم، که همه اینها زیر پوشش خداست. من جن و انس را جز برای اینکه عبادت کنند نیافریدم که عبادت کردن در طول انسانیت و جنی شدن است. نه هدف خالق نیست هدف مخلوق است. من همان ظاهر آیه این است. من جن و انس را نیافریدم مگر اینکه به آن مقصد برسند. نه من به آن مقصد برسم اگر هدف فاعل باشد مثل اینکه انسان یک بنایی را می‌سازد برای اینکه در آن سکونت کند. می‌گوید من این خانه را ساختم تا در او سکونت بکنم. اما اگر هدف فعل باشد نه

هدف فاعل، می گوید من این کار را برای اینکه این کار اینجوری بشود کردم. نه خودم به آنجا برسم کردم.

شاهد قرآنی

شاهدش هم آیهٔ سورهٔ مبارکهٔ ابراهیم است که فرمود اگر شما - از زبان موسای کلیم (علیه السلام) یاد کرد - می فرمود: اگر شما *«ان تکفروا انتم و من فی الارض جميعا فان الله لغنی حمید»* ﴿۵﴾ اگر شما و همهٔ مردم روی زمین کافر بشود برای خدا یکسان است. آیهٔ ۸ سورهٔ ابراهیم این است. *«و قال موسی ان تکفروا انتم و من فی الارض جميعا فان الله لغنی حمید»* ﴿۶﴾ اینطور نیست که اگر همهٔ مردم زمین کافر بشوند و احدی عبادت نکند خدا به مقصد نرسیده است، اینچنین نیست. کمال محض برای هدفی بیرون از خود کار نمی کند

جواب : خودش هم هدف است چون اگر فاعلی کاری را انجام می دهد برای اینکه به یک کمالی برسد . اگر خود آن کمال خواست کار انجام بدهد برای چیست؟ چون کمال است کار می کند. نه برای اینکه به یک کمالی دیگر برسد. هر فاعلی فعلی را انجام می دهد، تا به یک کمال نائل بشود. آن کمال، اگر کمال محدود بود، او هم فعل انجام می دهد برای اینکه به کمال بالاتر برسد. آن کمال بالاتر اگر محدود بود، باز فعل انجام می دهد برای اینکه اکمل بشود. تا برسیم به آن هدفی که کمال نامحدود است. حالا کمال نامحدود دارد کار انجام می دهد. او برای چی انجام می دهد، برای اینکه به مقصد برسد یا نه چون همهٔ کمالات را داراست یکی از آن کمالات جود و سخاست. چون کامل محض است از او سخا و جود نشأت می گیرد، نه کاری انجام می دهد که به مقصدی برسد چون فرض ندارد که یک موجود کمال محض باشد و کاری را انجام بدهد برای اینکه به چیزی برسد. اگر بین این کمال محض و آن هدف دیگر این کار رابط و واسط باشد معنایش این است که آنچه را که ما کمال محض

فرض کردیم کمال محدود بود که بعضی از کمالها را نداشت بوسیلهٔ کار به آن کمالهایی که ندارد می‌خواهد دسترسی پیدا کند. و این خلاف فرض است. پس اگر چیزی کمال نامحدود بود فرض ندارد که کاری را برای چیزی دیگر انجام بدهد لذا اگر در سورهٔ ذاریات فرمود: من جن و انس را جز برای عبادت نیافریدم، در سورهٔ ابراهیم فرمود: حالا اگر احدی عبادت نکرد، احدی روی زمین خدا را عبادت نکرد، برای خدا یکسان است. *«ان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید»* ﴿٧﴾

سؤال...

جواب: آن هم همینطور است آن هدف فعل است. حالا اگر کسی خدا را شناخت اینطور نیست که خدای سبحان به هدف نرسید و ناقص و محروم و ناکام ماند. اینچنین نیست اگر دیگران عارف شدند، به کمال رسیده‌اند. نه اگر خدا معروف نشد، به کمال نرسید.

همهٔ اینها لسان، لسان بیان هدف فعل است. فرمود: من این کار را برای فلان کردم که این کار به آن مقصد برسد. نه اینکه من این کار را کردم که خودم به آن مقصد برسم. همهٔ اینها بیان اهداف فعل است.

من برای اینکه معروف بشوم، معروف که بشوم، معروف اینها بشوم یعنی اینها عارف من بشوند، من اینها را خلق کردم. من خلق کردم که اینها عارف بشوند نه خلق کردم که خودم معروف بشوم که اگر معروف نشوم ناقصم، بوسیلهٔ معروف شدن می‌خواهم کمالی پیدا کنم. اینچنین نیست. همهٔ این لسانها، بیان غایت فعل و هدف فعل است نه هدف فاعل.

سؤال...

جواب: قد يقال بانه لا يوجد هذا الحديث ﴿٨﴾ في الاحاديث القدسيه و على التسليم، لسان ذلك ايضا تبين لهدف الفعل لا لهدف الفاعل كما قلنا.

سؤال...

جواب: كنت كنزا مخفيا، مخفيا لى او مخفيا لغيرى؟ مخفياً لغيرى فهو معروف، عند كل جاهل، فهو عارف بذاته و معروف لذاته لا يحتاج ان يعرفه غيره فلذا قال سبحانه و تعالى: ﴿ان تكفروا انتم و من فى الارض جميعا﴾ ﴿٩﴾ ان تكفروا أى لا تعرفونه و لا تعبدونه ﴿فان الله لغنى حميد﴾.

سؤال...

جواب: احببتُ مثل خلقتُ است. در تعبیرات ما هم همینطور است. ما می‌گوییم من این کار را برای فلان آقا کردم، برای خودم که نکردم.

سؤال...

جواب: بله فاحببت؛ من دوست دارم که این کار را برای او انجام بدهم. من دوست دارم که این خانه را برای نمازگزارها بسازم . یکوقت انسان خانه می‌سازد که خود بنشیند، یک وقت خانه می‌سازد که دیگری بنشیند. می‌گوید من دوست دارم دیگری در اینجا بنشیند.

سؤال...

جواب: این خود حب اثر فعلی اوست. نه اینکه من محبوبم دوست دارم که معروف بشوم که اگر معروف نشوم ناقصم و اگر معروف بشوم به وسیلهٔ معروف شدن این نقص برطرف می‌شود. لذا خلق کردم. این فرض ندارد برای مبدئی که کمال نامحدود است.

سؤال...

جواب: هدف معنایش این است که بدون آن فعل این هدف حاصل نیست. این یک مطلب. و هدف هم یک امر کمالی و وجودی است، این دو مطلب. این دیگر اختصاص به ما ندارد. هر که هدف را می‌شناسد، اینچنین می‌شناسد. اگر یک چیزی هدف شد، امر وجودی است نه عدمی. و کمال است و نه نقص. اگر ذات اقدس اله هدف داشته باشد، معنایش این است که این ذات از بعضی از جهات کامل است، از بعضی از جهات فاقد کمال، کاری را انجام می‌دهد که آن نقص را جبران کند. این درباره کمال نامحدود فرض ندارد. نه تصدیقش ممکن نیست، تصور ندارد.

سؤال...

جواب: نه. اگر یک کسی بتواند چهار کلمه به دیگری بیاموزاند، او یاد بگیرد، تمام ثوابهایی که او می‌برد، این هم در ثواب شریک است. نقص گوینده هم جبران می‌شود. اگر او به جایی نرسید، گوینده متأثر است می‌گوید: من لایق نبودم که بتوانم دو کلمه خدمت بکنم. این در هر دو حال اثر دارد.

سؤال...

جواب: نه ممکن است گوینده بگوید من کارم را کرده‌ام. آن گوینده، آن معلم، آن مدرسی که توفیق نداشت دو نفر را پروراند او باید خودش را اصلاح کند که حرف او اثر نکرد. او در درونش غصه‌ها دارد. این مثل کارمند اداره نیست که من آمدم سر پست، کسی نبود، نبود من حقوقم را می‌گیرم. اگر انسان - مسائل اعتباری که نیست - نتواند خدمتی بکند، غمگین است و اگر بتواند خدمتی بکند، خود به مقصد رسیده است که همه ثوابهایی را که آن شخص می‌برد، در نامه عمل این هم می‌نویسند.

سؤال...

جواب: نه آنکه فرمود ﴿يَعْبُدُونِي لَا يَشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ ﴿١٠﴾ که آیه‌ای بود که در سوره نور قبل خوانده شد. خدا معبود بشود، هدف مخلوق است نه هدف خالق. خدای سبحان عالم را نیافرید که

معبود بشود و معروف بشود که اگر کسی او را عبادت نکرد یا او را نشناخت خدا به مقصد نرسید. این نه تنها تصدیق ندارد تصور صحیح ندارد. یعنی ما چه جووری تصور بکنیم تا برسیم به مسأله تصدیق. چون هر فاعلی کاری را برای نیل به کمال انجام می‌دهد این یک مقدمه. اگر خود آن کمال، کمال محدود بود، او هم کاری را انجام می‌دهد برای اینکه به کمال بالاتر برسد، تا برسیم به آن هدفی که کمال نامحدود است. حالا اگر آن فاعل آن هدف که کمال نامحدود است، او خواست کاری انجام بدهد، بیرون از او کمالی فرض دارد که آن فاعل کاری را برای این کمال بیرون انجام بدهد؟ فرض ندارد تا نوبت به تصدیق برسد. اگر یک چیزی کمال محض بود، یعنی کمال نامحدود، آنگاه بیرون از کمال نامحدود چیزی نیست تا این کاملی که به کمال نامحدود کامل است، کاری را برای آن چیز انجام بدهد. لذا تعبیر قرآن کریم است که ﴿هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ﴾ ﴿۱۱﴾ و مبدأ فاعلی اشیاست. او مبدأ غایی اشیاست. او هدف است، هدف که دیگر هدف ندارد چه اینکه او فاعل است. فاعل که دیگر فاعلی ندارد.

سؤال...

جواب: جوابش این است که کار او هدف دارد، چون حکیم است خود او هدف ندارد، چون غنی است. اینها از اسماء حسناى خدای سبحان است. می‌گوییم کار او هدف دارد چون از حکیم کار بی‌هدف صادر نمی‌شود. ذات اقدسش چون غنی محض است، منزله از آن است که هدف داشته باشد. او سبوح قدوس از اینکه ناقص باشد و بوسیله هدف با نیل به هدف آن نقصش را طرح کند.

اینکه فرمود عبادت هدف خلقت است، پس انسانی که به حضور خدا باریافت به خدا عرض می‌کند ﴿يَاكَ نَعْبُدُ﴾ ﴿۱۲﴾ یعنی من مثل آن هسته‌ام که سر از خاک برآوردم.

سؤال...

جواب: ممکن است، حالا انشاء الله به آنجا که رسیدیم ممکن است عرض بشود به اینکه این ذکر مسبب به اراده سبب است یا نه خود عبادت است، مقدماتش به عنوان معرفت را در بر دارد. ممکن است.

سؤال...

جواب: این نعبد در سوره؟ نه همان نعبد است که عبادت می کنیم دیگر بله که غایت خضوع است. منتها عبادت درجاتی دارد که تعیین درجات عبادت به تعیین درجات معرفت است. هر کسی معرفتش بهتر بود، عباداتش عالتر است

استمرار عبادت

اینکه خدای سبحان فرمود: هدف خلقت عبادت است، یعنی یکبار مرا عبادت کنند؟ من جن و انس را آفریده ام که هر کدام به نوبه خود یکبار مرا عبادت کنند. که اگر کسی یک بار نماز خواند، بگوئیم به هدف خلقت رسیده است. یا نه خلقت برای عبادت است. یعنی مادامی که خلقت هست، عبادت هست. اینکه فرمود: *«ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون»* ﴿۱۳﴾ یعنی خلقت برای عبادت است. و خلقت هر لحظه است. اینطور نیست که خدای سبحان ما را خلق کرده باشد دیگر بقاء کاری به ما نداشته باشد. هر لحظه فیض خالقیت خدا می رسد و هر لحظه این فیض خالقیت را مخلوقها دریافت می کنند هر لحظه هم باید عبادت کنند. آنکه می داند خلقت برای عبادت است، حدوث عبادت به حدوث خلقت است، بقای عبادت به بقای خلقت است، می گوید نه تنها *«ان صلاتی و نسکی»* ﴿۱۴﴾ بلکه *«و محیای و مماتی لله رب العالمین»* ﴿۱۵﴾. آنکه به این تحلیل نرسید، خیال می کند که خلقت برای عبادت است بالاخره ما این نماز پنج وقت را که باید بخوانیم، می خوانیم. خیال کرد همینکه نماز بخواند یا روزه بگیرد این به هدف رسیده است. خلقت برای عبادت است. خلقت هر

لحظه است، عبادت هم هر لحظه. لذا یک موحد تمام شئونش را تحت برنامه الهی تنظیم می کند. می گوید * «ان صلاتی و نسکی» ﴿۱۶﴾ همچنین و * «محيای و مماتی لله رب العالمین» ﴿۱۷﴾. روی تمام شئونش حساب می کند. روی قیام و قعودش حساب می کند.

شئون زندگی یک موحد

چرا در زیارت آل یس که جزء بهترین زیارتهای ماست در پیشگاه حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) عرض می کنیم: بر تمام شئون زندگی تو سلام. در آن زیارت آل یس می گوییم وقتی می نشینی، سلام بر تو. پا می شوی، سلام بر تو. می خوابی سلام بر تو. نماز می خوانی سلام بر تو. حرف می زنی سلام بر تو.

السلام عليك حين تقوم، السلام عليك حين تقعد

السلام عليك حين تقرأ و تبين...

السلام عليك حين ترکع و تسجد

السلام عليك في آناء ليلک و اطراف نهارک ﴿۱۸﴾

آن کسی که می گوید * «ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» ﴿۱۹﴾ در برابر انسان اینچنین ما هم عرض ادب می کنیم، می گوییم بر تک تک شئون زندگی تو سلام. چرا چون اینچنین نیست که قیامت برای خدا نباشد، قعودت برای خدا باشد او بالعکس. اینچنین نیست که رکوع و سجودت برای خدا باشد خوابیدن و غذا خوردن برای خدا نباشد. اینچنین نیست. این زیارت آل یس به ما می آموزاند که یک موحد چگونه زندگی می کند و در برابر او چگونه باید عرض ادب کرد. این از بهترین زیارتهای ماست.

پس اگر یک کسی آشنا شد که هدف خلقت عبادت است، می‌گوید مادامی که خلقت هست باید عبادت باشد. مادامی که خلقت هست باید عبادت باشد. چون عبادت مستمراً همراه خلقت است که اگر یک وقتی عبادت از یک مرحله‌ای از مراحل انسانی قطع بشود، همان وقت است که این درخت در بین راه پوسیده . این هسته‌ای که بخواهد بارور بشود، در همهٔ شئون باید در شجریّت حرکت کند تا نخل باسق بشود. و اگر یک وقت در بین راه بخشکد آب به او نرسد، این از هدف مانده است. نباید بگوید من یکبار عبادت کردم. خب پس از اینکه فرمود: ﴿و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون﴾ ﴿۲۰﴾ روشن می‌شود که عبادت هدف خلقت مخلوق است و نه خالق و حدوث عبادت به حدوث خلقت مرتبط است و بقای عبادت به بقای خلقت مرتبط است که کل لحظه خلقت هست و کل لحظه هم هدف دارد و آن عبادت است.

یقین عبادی و آثار آن

اما عبادت کردن هدف نهایی انسان است؟ انسان همین که عبادت کرد، کافی است یا تازه عبادت هم هدف نیمه راه است؟ عبادت را برای چیزی دیگر انجام می‌دهند. هستهٔ درخت خرما هدفش درخت خرما شدن است یا هدفش آن است که درخت خرما بشود که میوه بدهد؟ پس درخت خرما شدن گرچه هدف هسته است، اما هدف نهایی نیست. هدف متوسط است. انسان که عبادت می‌کند، برای اینکه عابد بشود، یا برای اینکه یقین پیدا کند؟ در سورهٔ حجر فرمود: ﴿و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین﴾ ﴿۲۱﴾ در پایان سورهٔ حجر. فرمود: ﴿و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین﴾ ﴿۲۲﴾ این ﴿و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین﴾ ﴿۲۳﴾ یعنی اگر خواستی یقین پیدا کنی راهش عبادت است. انسان تا به یقین نرسد در معرض زوال و دگرگونی است . اما وقتی به یقین رسید، می‌آرمد.

سؤال...

جواب: بله البته چون یقین یکی از مصادیق امور یقینییه، موت است، به او تطبیق کردند و گرنه نه یقین به معنای موت باشد. اینها به شهادت آن آیه * «حتی أتانا الیقین» ﴿۲۴﴾ اینچنین برداشت کردند که * «حتی أتانا الیقین» ﴿۲۵﴾ یعنی حتی متنا یا حتی ادرکنا الموت نه چون یقین بعد از موت حاصل می‌شود، از این جهت احیاناً گفته شد که * «حتی أتانا الیقین» ﴿۲۶﴾ یعنی حتی ادرکنا الموت و حتی متنا. و گرنه یقین به معنای خود یقین است. یقین به معنای موت نیست.

سؤال...

جواب: بله یکی از مراحل یقین، مرگ است که بوسیله او یقین پیدا می‌شود.

سؤال...

جواب: به جهنمی‌ها می‌گویند: * «اصلوها فاصبروا أو لاتصبروا» ﴿۲۷﴾. شما که قبلاً یقین پیدا نکردید حالا یقین پیدا کنید. این یقین که مشکلی را حل نمی‌کند که . یقین پیدا می‌کند بله آتشی هست. می‌گوید * «ربنا أبصرنا و سمعنا» ﴿۲۸﴾ حالا یقین پیدا کرده‌اند.

سؤال...

جواب: نه عبادت کردن و خضوع کردن، خود برای رسیدن به یک مرحله‌ای از مراحل عالی معرفت است.

سؤال...

جواب: آن کدام معرفت است؟ آن معرفت دردناک است. این به جهنمی‌ها می‌گویند: ببین حالا جایگاه را ببین. اینکه بدرد نمی‌خورد. آن معرفت را که نشان نمی‌دهند. آن معرفت لذت بخش را که * «إنّهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون» ﴿۲۹﴾ خدای سبحان بهشتی دارد که * «تجری من تحتها الأنهار» ﴿۳۰﴾ فوق بهشت درجات و معارفی دارد که * «فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» ﴿۳۱﴾

آنها که لذت بخش است به این نشان نمی‌دهند. چون ﴿انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون﴾ ﴿۳۲﴾ آنکه دردآور است به نام شعله می‌گویند ببین. این یقین که کمال نیست. اینها همان است که می‌گویند که ای کاش من نمی‌دانستم که جریان کار من چی بود؟ یا ﴿هَلِكْ عَنِي سُلْطَانِيه﴾ ﴿۳۳﴾ ﴿وَلَمْ أَدْرِ مَا حَسَابِيه﴾ ﴿۳۴﴾. ای کاش من یقین پیدا نمی‌کردم. ای کاش به اینجا نمی‌رسیدم.

سؤال...

بقای در مقام یقین منوط به بقای عبادت

جواب: بله حالا آن هدف متوسط است. هدف مخلوق است منتهی هدف متوسط. صرف عبادت کردن هدف نهایی نیست. پایان سورهٔ حجر دارد که ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ ﴿۳۵﴾؛ خدا را عبادت بکن تا به یقین برسی. این حَتَّى برای بیان منفعت و هدف است نه بیان حد و غایت. بیان ذلک این است که یک وقتی می‌گویند این نردبان را طی کن تا پشت بام را ببینی، تا پشت بام را ببینی. یک وقت می‌گویند از اینجا، از مرفق تا سرانگشت را غسل کن اگر گفتند از مرفق تا سرانگشت غسل کن، یعنی وقتی شستی به سرانگشت رسیدی دیگر غسلی نیست تمام شد. اما اگر گفتند نردبان را طی کن تا پشت بام را ببینی آن برای بیان منفعت طی نردبان است نه برای حد طی کردن و غایت طی کردن. نه یعنی اگر رسیدی به بالا و روی پله ده پا گذاشتی پشت بام را دیدی، حالا بگویی نردبان چی؟ چون اگر گفתי همان جا می‌افتی. فایدهٔ طی نردبان و بالا رفتن نردبان این است که انسان پشت بام را ببیند. نه اینکه این پله‌ها را طی کن تا ببینی اگر دیدی دیگر بگویی نردبان چی؟ که اگر گفתי، گفتن همان، سقوط هم همان. آیهٔ سورهٔ حجر نمی‌گوید عبادت کن تا به یقین برسی حالا که به یقین رسیدی دیگر عبادت چی؟ این بیان حد نیست. این بیان منفعت است. یعنی اگر خواستی یقین پیدا کنی راهش عبادت است. چنین جایی که از تو پوشیده است، ببینی جهان غیب را ببینی

راهش عبادت است مثل اینکه به انسان می‌گویند اگر خواستی ماه را ببینی این نردبان را بالا طی کن به پلهٔ ده که رسیدی ماه را می‌بینی هنگام استهلال . نه اینکه اگر این نردبان را طی کردی به پلهٔ ده رسیدی حالا که به پلهٔ ده رسیدی بگویی که ماه را دیدم نردبان چیه؟ چون اگر بگویی همان جا می‌افتی. انسان مادامی که روی پلهٔ ده نردبان ایستاده است می‌تواند ماه را ببیند. بیان * «و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین» ﴿۳۶﴾ بیان منفعت است نه حد و غایت. نه یعنی اینقدر عبادت کن تا به مرحلهٔ یقین برسی که حالا اگر به مرحلهٔ یقین رسیدی دیگر عبادت لازم نیست.

سؤال...

جواب: اصلاً دیدن ماه به این است که انسان رو پلهٔ ده بایستد. یعنی مادامی که به نردبان تکیه دارد می‌تواند ببیند. و اگر به نردبان تکیه نکند و بگوید نردبان چه که می‌افتد. انسانی که به مرحلهٔ یقین رسید به برکت عبادت به این یقین رسید. مادامی که به عبادت تکیه می‌کند اهل یقین است و می‌بیند. اگر یک لحظه‌ای عبادت را ترک کرد، ترک عبادت همان و کفر و ارتداد و محرومیت همان. اینطور نیست که خدا را عبادت بکن تا به یقین برسی که حالا اگر به یقین رسیدی دیگر عبادت لازم نباشد. این بیان حد و غایت نیست. بیان منفعت و برکت است. اگر خواستی به این برکت برسی راهش عبادت است. این معلوم می‌شود که انسان عبادت را به منزلهٔ نردبان می‌داند. عبادت را به منزلهٔ درخت می‌داند. درخت هدف نهایی هسته نیست. هسته درخت نمی‌شود که بیاراید. هسته درخت می‌شود که به بار آید. ثمر بدهد. نه فقط سبز بشود.

اگر کسی عبادت نکرد، بداند مثل آن حبه‌ای است که در دل خاک پوسیده * «و قد خاب من دسیها» ﴿۳۷﴾ و اگر کسی عبادت کرد اما چیزی برای او روشن نشد، این فقط باید بداند یک مثل درختی است که سبز شده است، می‌آراید ولی باری نمی‌دهد. این همان است که احیاناً گفته می‌شود

«ویل للمصلین»(۳۸) نماز می‌خواند، اسقاط تکلیف می‌شود، اما بهره‌ای از نماز نمی‌برد. یک نورانیتی، یک مشاهده‌ای، یک صفای ضمیری، چیزی از نماز عایدش نمی‌شود. لذتی ببرد اینطور نیست. او از یک سبب یا یک پرتقال بیش از نماز ظهر و عصر لذت می‌برد. نماز ظهر و عصر را به عنوان تکلیف می‌خواند، او را به عنوان لذت و علاقه، میل می‌کند. این *«ویل للمصلین»*(۳۹) است. این هم به هدف رسید. البته کسی که بی نماز است ویل او سنگین‌تر است. اما کسی که یک نماز اسقاط تکلیفی می‌خواند، این عبادتی که بتواند هدف آفرینش باشد ندارد. حالا اگر عبادت کرد و به مرحله یقین هم رسید و این یقین فائده عبادت شد نه مرز عبادت، آنگاه باید این یقین را شکوفاتر کند.

تفاوت یقینهای حاصل از عوامل گوناگون

یقینی که با نماز و روزه پیدا می‌شود، غیر از یقینی است که با بحث و درس پیدا می‌شود. غیر از یقینی است که با مشاهده معجزه پیدا می‌شود. آن یقینی که با مشاهده معجزه پیدا شده او را فرعون هم داشت، نوری به بار نیاورد. چون درباره فرعون هم خدای سبحان فرمود او یقین پیدا کرد. اما این کار کرد. *«و جحدوا بها و استیقننها انفسهم»*(۴۰) آنها این یقین را هم داشتند. یک عالم بی عمل از نظر مسائل علمی یقین دارد اما چون نور ندارد، باکش نیست. آیه ۱۴ سوره نمل *«و جحدوا بها و استیقننها انفسهم»*(۴۱) بعد از ارائه معجزات یقین پیدا کردند. بعد از اینکه عصای موسای کلیم (سلام الله علیه) جلوی سحر سحره را گرفت برایشان روشن شد که موسای کلیم (سلام الله علیه) حق می‌گوید اما این یقینی نبود که نور بدهد، فقط یقین برهانی و دلیلی و فکری بود. *«و جحدوا بها و استیقننها انفسهم»*(۴۲) چرا جحدوا بها؟ برای اینکه *«ظلماً و علواً فانظر کیف کان عاقبه المفسدین»*(۴۳) پس منظور این یقینی که در سوره حجر فرمود، یقین مدرسه نیست،

یقین دلیل نیست، یقین دیدن معجزه نیست. آن یقینی است که با چراغ عبادت پیدا شده است نه با فکر. آن دیگر ممکن نیست انسان را تنها بگذارد. آن یقین ممکن نیست انسان را رها کند. چون نور است و نور ممکن نیست به انسان نشان ندهد. نور درون و بیرون را نشان می‌دهد.

منشأ و سرّ تن دادن به گناه

اینکه می‌بینید انسان احياناً تن به گناه می‌دهد، چون «حَقَّتْ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» ﴿۴۴﴾؛ یک روکشی از لذاذ برای گناهان است، انسان آن روکش را می‌بیند آن درون را نمی‌بیند به اشتیاق این روکش لذید جلو می‌رود و به دام درون می‌افتد. این منشأ گناه کردن است. حالا اگر کسی نور داشت هم درون را می‌بیند هم بیرون را. و دیگر ممکن نیست یک انسان عاقل دست به آتش بزند. آن یقین، یقین نور است. آن دیگر انسان را رها نمی‌کند. و چون یقین دارای درجاتی است «لا الی نهاییه» برای عبادت هدف نهایی است لا الی نهاییه.

جز اندکی از انسانها، همه گرفتار تکاثرند

گوشه‌ای از اینرا در سوره الهیکم التکاثر بیان فرمود. در سوره الهیکم التکاثر که جریان فایده یقین را تشریح می‌کند، می‌فرماید به اینکه * «الهیکم التکاثر» ﴿۴۵﴾ در بیان حضرت امیر (سلام الله علیه) است که «کل القوم الهامم التکاثر» ﴿۴۶﴾ مگر اوحدی از انسانها. اکثری مردم گرفتار تکاثرند. کسی که در مسائل مالی کار می‌کند تکاثر در مال کسی که تو مسائل نژادی و قبیله‌ای ابتلاء دارد، تکاثر اولاد و قبیله کسی که تو حوزه‌ها و درس و بحث است، تکاثر مستمع و شاگرد و خواننده و نماز جماعت است، مأومین و امثال ذلک. این شیطان اینچنین نیست که این دام تکاثر را فقط برای اهل ماده و اقتصاد گسترده باشد که در حوزه‌ها سخن از تکاثر نباشد. اینچنین نیست حالا آنروز معلوم

می‌شود کسی با آمدن و رفتن شاگرد و شنونده بها داد در قیامت چه عذابی را باید بکشد. کار آسانی نیست خلاصه. اینچنین نیست تکاثر مال بازار باشد مال حوزه نباشد. لذا حضرت فرمود: «کل القوم الهاهم التکاثر» ﴿٤٧﴾ آنکه یک سخنرانی کرد بعد گفت امروز ماشاءالله جلسه ما جمعیت فلان بود، این به حق فی قلبه مرض. باید خودش را معالجه کند. اینچنین نیست تکاثر فقط در مسائل مال باشد که حضرت فرمود: «کل القوم الهاهم التکاثر» ﴿٤٨﴾ فقط اوحدی از انسانها را استثناء می‌کند. *«الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر کلا سوف تعلمون»* ﴿٤٩﴾ بعدها می‌فهمید . *«ثم کلا سوف تعلمون»* ﴿٥٠﴾ بعدها می‌فهمید. این تهدید است.

آنگاه فرمود به اینکه حالا لازم نیست بمیری تا بعد بفهمید. *«کلا لو تعلمون علم یقین لترون الجحیم»* ﴿٥١﴾ اگر شما آن علم یقین را داشته باشید نه علم الیقینی که با برهان و امثال ذلک پیش بیاید که او احياناً با معصیت هم همراه است آن یقینی که محصول عبادت است اگر آن یقین باشد هم اکنون جهنم را می‌بینیم. بهشت را می‌بینیم.

شهود، یقین حاصل از عبادت

آن حالتی که برای شهدا در شب عاشورا پیش آمده بود، چی بود آنها چی را دیدند شب عاشورا؟ نه اینکه حضرت اول نشانشان داد، بعد از اینکه آزمون شدند، تجربه شدند وفا و عهدشان مشخص شد، حضرت به اینها این جایزه را مرحمت کرد، جای اینها را به اینها نشان داد. نه اینکه اول جا را دیدند گفتند خب حالا که جایمان این است پس بجنگیم. چون مصمم شدند برای جنگیدن حضرت به اینها این برکت را مرحمت کرد. هیچ لذتی بالاتر از این نیست. و این درجاتش لا الی نهاییه است. یقین به این معنی یعنی شهود این درجاتش لا الی نهاییه است تا برسد به قله لقاء حق، مثل آن است که یک هسته درخت می‌کوشد درخت بشود وقتی درخت شد می‌کوشد میوه بدهد وقتی میوه شد میوه

درختهای یک باغ را انسان به صورت عصاره^۵ شربت و شهد و رب در یک شیشه جمع می کند. ممکن است یک باغی که چند صد درخت دارد، محصول تمام این تلاشها در یک شیشه جمع بشود و آن شهد این باغ است. و آن شربت این باغ است و آن عصاره^۵ این درختها است. این محصول حاصل درخت است. حاصل درخت میوه است محصولش همان شربت است پس اگر کس از این هسته بپرسد به دل خاک رفتی، می کوشی چه بشوی، می گوید می کوشم که شهد و شربت بشوم. یا اگر به یک بوته^۶ گل بگویند چه می شوی، نمی گوید می خواهم درخت گل بشوم، نمی گوید می خواهم گل بدهم می گوید می خواهم گلاب بشوم. گلاب هدف گل است، گل هدف درخت گل است. درخت هدف آن بوته^۶ اولیه است.

سؤال...

جواب: این چون یقین را برای متقین بیان کرد، خدای سبحان هم درباره^۷ متقین فرمود: *«ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا»* ﴿۵۲﴾ اینها اهل تقوی شدند، خدای سبحان آن نورانیت را به اینها مرحمت کرده است. نه اینکه متقی از پیش خود این نورانیت دارد، تقوی هم همان عبادت خاصه است.

(و الحمد لله رب العالمین)

پاورقی ها:

(۱) سوره^۸ فاتحه^۹ الكتاب، آیه^{۱۰} ۵.

(۲) سوره^{۱۱} ذاریات، آیه^{۱۲} ۵۶.

(۳) سوره^{۱۳} ذاریات، آیه^{۱۴} ۵۶.

(۴) سوره^{۱۵} ذاریات، آیه^{۱۶} ۵۶.

(۵) سوره^{۱۷} ابراهیم، آیه^{۱۸} ۸.

(۶) سورہ ابراہیم، آیہ ۸.

(۷) سورہ ابراہیم، آیہ ۸.

﴿۸﴾ بحار، ج ۸۴، ص ۱۹۹ ؛ قال سبحانه: كنت كنزاً مخفياً فأحببتُ أن أعرف فخلقت الخلق كي أعرف.

(۹) سورہ ابراہیم، آیہ ۸.

﴿۱۰﴾ سورہ نور، آیہ ۵۵.

(۱۱) سورہ حدید، آیہ ۳.

(۱۲) سورہ فاتحہ الكتاب، آیہ ۵.

(۱۳) سورہ ذاریات، آیہ ۵۶.

(۱۴) سورہ انعام، آیہ ۱۶۲.

(۱۵) سورہ انعام، آیہ ۱۶۲.

(۱۶) سورہ انعام، آیہ ۱۶۲.

(۱۷) سورہ انعام، آیہ ۱۶۲.

(۱۸) مفاتیح الجنان، زیارت آل یس.

(۱۹) سورہ انعام، آیہ ۱۶۲.

(۲۰) سورہ ذاریات، آیہ ۵۶.

(۲۱) سورہ حجر، آیہ ۹۹.

(۲۲) سورہ حجر، آیہ ۹۹.

(۲۳) سورہ حجر، آیہ ۹۹.

- (۲۴) سورہٴ مدثر، آیہ ۴۷.
- (۲۵) سورہٴ مدثر، آیہ ۴۷.
- (۲۶) سورہٴ مدثر، آیہ ۴۷.
- (۲۷) سورہٴ طور، آیہ ۱۶.
- (۲۸) سورہٴ سجده، آیہ ۱۲.
- (۲۹) سورہٴ مطففین، آیہ ۱۵.
- (۳۰) سورہٴ بقرہ، آیہ ۲۵.
- (۳۱) سورہٴ فجر، آیات ۲۹ - ۳۰.
- (۳۲) سورہٴ مطففین، آیہ ۱۰.
- (۳۳) سورہٴ حاقہ، آیہ ۲۹.
- (۳۴) سورہٴ حاقہ، آیہ ۲۶.
- (۳۵) سورہٴ حجر، آیہ ۹۹.
- (۳۶) سورہٴ حجر، آیہ ۹۹.
- (۳۷) سورہٴ شمس، آیہ ۱۰.
- (۳۸) سورہٴ ماعون، آیہ ۴.
- (۳۹) سورہٴ ماعون، آیہ ۴.
- (۴۰) سورہٴ نمل، آیہ ۱۴.
- (۴۱) سورہٴ نمل، آیہ ۱۴.
- (۴۲) سورہٴ نمل، آیہ ۱۴.

- (۴۳) سورهٔ نمل، آیهٔ ۱۴.
- (۴۴) بحار، ج ۶۷، ص ۷۸.
- (۴۵) سورهٔ تکوین، آیهٔ ۱.
- (۴۶) بحار، ج ۷۵، ص ۱۵۲.
- (۴۷) بحار، ج ۷۵، ص ۱۵۲.
- (۴۸) بحار، ج ۷۵، ص ۱۵۲.
- (۴۹) سورهٔ تکوین، آیات ۱ - ۳.
- (۵۰) سورهٔ تکوین، آیهٔ ۴.
- (۵۱) سورهٔ تکوین، آیات ۵ - ۶.
- (۵۲) سورهٔ انفال، آیهٔ ۲۹.

عکس

